



5 اکتوبر 2015



داکتر سید عبدالله کاظم

تأملی بر محتوای دو سند تاریخی در رابطه با موضوع عبدالملک خان عبدالرحیمزی

خوشحالم که پس از نشر مقاله مبسوط تحقیقی ام تحت عنوان "نگاهی به عروج و افول ستاره اقبال عبدالملک عبدالرحیمزی" که در چهار قسمت متواتر سر از تاریخ 28 اگست 2015 در این پورتال وزین اقبال نشر یافت، تعدادی از قلم بدستان و محققان هموطن درباره مطالبی نوشتند که همه را بدقت و علاقمندی فراوان مطالعه کردم و از نظریات صائب و مستند آنها بهره جستم؛ مخصوصاً از دو شخصیت محترم آقایون احسان لمر و م. داؤد ملکیار که با ارائه دو متن مستند نکات قابل توجه و مهم را بر این بحث تحقیقی افزودند، بسیار ممنونم. لازم به تذکر میدانم که هدف اصلی از همه نوشته های اخیرم هیچ چیز دیگر نیست، جز روشن شدن حقایق تاریخی که بعضاً تا هنوز تاریک، مبهم و سؤال انگیز مانده اند.

قبل از پرداختن به موضوع مورد بحث، میخواهم چند نکته مختصر در مورد خود عرض کنم: سوابق کاری من به حیث استاد اسبق پوهنتون کابل مثل آفتاب آشکار است، چنانیکه در طول زندگی همیشه استقلال فکری خود را حفظ نموده و برای رسیدن به مقام به هیچ دری دق الباب نکرده ام، این اخلاص من به مردم و وطن مرا در ردیف یک تعداد استادان مبارز و سرسپرده ای پوهنتون کابل قرار داد که نتیجه آن در اولین ماه های پس از کودتای ثور 1357 افتخار زندان را نصیبم ساخت. برای رد ادعای کسانی که مرا عضو "حزب انقلاب ملی" داؤد خان شهید وانمود میکنند، همین دلیل کافیهست که من عضویت لویه جرگه 1355 دوره جمهوری را نداشتم، در حالیکه بیشترین اعضای سرشناس و فعال آن حزب جدید التأسیس که به قوام نرسید و در فاصله کوتاه از حرکت بازماند، عضویت لویه جرگه مذکور را داشتند و نیز شخصیکه مرا "مداح" توصیف کرده که گویا میخواهم با نوشته های خود در حق محمد داؤد خان شهید مداحی نمایم، از خود باید بپرسد که مداحی برای چه هدف؟ آیا داؤد خان دوباره زنده میشود و یا کسانی از او به قدرت می رسند که اینجانب با مداحی به مقام و جاه و جلال برسم؟ بارها علناً گفته ام که اینجانب به شخصیت های صادق و خادم مردم و وطن و کسانی که عمر خود را وقف انکشاف و تعالی کشور کرده اند، احترام بسیار دارم و شرح خدمات شانرا بر خود واجب میدانم تا از یکطرف کارکردهای آنها را از زیر سایه انتقادات و اتهامات ناوارد و "عقدۀ مندانۀ" بیرون کنم و از طرف دیگر یک تصویر قرین به واقعیت را از رویدادهای تاریخی وطن برای نسل جوان ارائه دارم که متأسفانه در اثر جریانات چند دهه اخیر دچار سر در گمی شده اند و نمیدانند که به سخن کی اعتماد و باور کنند. امروز هر شخصیت آگاه از مسائل، این وظیفه را دارد تا در همچو موارد به ابراز نظر بپردازد و کسی مانع او شده نمیتواند، به شرطیکه مسائل را وجه شخصی ندهد و آنچه را تحقیق و تتبع میدارد با کمال امانتداری و رعایت شیوه های علمی و اکادمیک مطرح بحث سازد. من شخصاً به شاه سابق احترام دارم و در هیچ اثر خود از ایشان بطور شخصی مذمت نکرده و با کمال حرمت از ایشان یاد نموده ام و اما اگر در موردی کوتاهی از ایشان و یا هر دولتمرد دیگر در ارتباط با موضوعات ملی به نظر برسد، وظیفه هر فرد و هر محقق قضایا میدانم که آنرا با رعایت کامل عفت قلم و کلام به بحث بکشد.

طوریکه در پایان آخرین مقاله خود با اعتذار نوشتیم: « یاد داشتهای مرحوم عبدالملک خان در زندان و خارج از زندان را فرزندان مرحومی هر یک محترمان بهاول ملک عبدالرحیمزی و عبدالرازق ملک عبدالرحیمزی بنام "ارمغان زندان" جمع آوری کرده و مختصر آنرا با چند قطعه فوتوی آن مرحوم در هفته نامه امید (شماره 385، مورخ سپتمبر 1999) در دو سه شماره به اصطلاح "جسته جسته" به نشر سپرده و بعداً گفته میشود که آنرا در افغانستان به شکل کتاب چاپ کرده اند که متأسفانه با تمام تلاش نتوانستم این کتاب را بدست آورم و مطالب مهم آنرا درج مقاله خود سازم.» اکنون

د پانو شمیره: له 1 تر 6

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکاري ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

يادونه: دليکني د ليکنيزي بني پازوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولي

خوشحالم که قسمت های از آن کتاب را که در مقالات اخیر محترمان آقای لمر و آقای ملکیار در این پورتال وزین به نشر رسیده است، میخوانم و درباره آن ابراز نظر میدارم:

بحث اول: پیرامون نوشته محترم آقای احسان لمر تحت عنوان "ارمغان زندان"، منتشره این پورتال - مورخ اول اکتوبر 2015:

فرمان صدارت عظمیٰ عنوانی عبدالملک خان وزیر مالیه: متن این فرمان که به قلم شخص محمد داؤد خان صدراعظم نوشته و بتاريخ 12 سرطان 1336 بوسیله میر عبدالعزیز خان والی کابل به عبدالملک خان تسلیم داده شده است، با اقتباس از کتاب "ارمغان زندان" چنین است:

ع.ج. عبدالملک خان وزیر مالیه!

دراثر ایجاد کارشکنی ها و عدم نظم که در امور وزارت مالیه که درین اواخر بظهور پیوسته و هم چنان در نتیجه عمل رشوت خوری شدید و روز افزونیکه در زمان تصدی شما از طرف یک عده مامورین آنوزارت و موسسات منسوب به آن بعمل آمده و سبب انزجار اذهان عامه مردم شده است بین نتیجه رسیدم که دیگر شخص شما اهلیت این عهده را ندارید و بنابراین در اثر فرمان نمبر (.....) حضور ملوکانه بشما ابلاغ میشود که از تاریخ این امر خود را از کرسی وزارت مالیه برطرف بشناسید همچنان در مورد کار های مامورین مسئول تقیث به عمل خواهد آمد و هر کدام مطابق نتایج تحت محاکمه گرفته خواهد شد. [امضاء] محمد داؤد»

بررسی دقیق متن فرمان:

1 - دلیل عمده برکناری عبدالملک خان از مقام وزارت مالیه در این فرمان صریحاً بر میگردد به موضوع کارشکنی و عدم نظم و همچنان رشوت خوری شدید و روز افزونیکه در زمان تصدی آن وزیر موصوف از طرف یک عده مامورین آن وزارت و موسسات منسوب به آن بعمل آمده و سبب انزجار اذهان عامه مردم شده است. از این متن واضحاً برمی آید که شخص وزیر در «رشوت خوری» شریک نبوده و تنها مسئولیت او به حیث امر وزارت در عدم توجه به اقدام لازم جهت جلوگیری از آن مطرح گردیده است. این معنی میدهد که وزیر مرتکب کدام جرم مشهود نشده و تنها اهمال در وظیفه موجب برکناری او محسوب میگردد و نیز موضوع محاکمه در ارتباط با مامورین مسئول بیان گردیده، نه شخص وزیر. بناءً چنین پنداشته میشود که مقام صدارت رویت دادن قضیه "اهمال وظیفه" را برای شخص وزیر به محکمه لازم ندیده و طبق فرمان شاهی تنها به برطرفی وزیر از مقام اکتفا کرده است.

2 - در ارتباط با ذکر این موضوع که: «دراثر فرمان(.....) حضور ملوکانه بشما ابلاغ میشود که از تاریخ این امر خود را از کرسی وزارت مالیه برطرف بشناسید»، باید دقت کرد که عزل یک وزیر از صلاحیت پادشاه است، نه از صلاحیت صدراعظم، چنانکه ماده 7 قانون اساسی 1309 که تا سال 1343 مدار اعتبار بود، زیر عنوان "حقوق پادشاه" صریحاً حکم میکند: «درخطبه ها ذکر نام پادشاهی و ضرب سکه بنام پادشاه، تعیین رتب و مناصب، اعطای نشان، تعیین صدراعظم، منظوری وزراء، عزل و تبدیل شان، تصدیق اصولات مصوبه شورای ملی، اعلان مرعیت و محافظت آنها، حفاظت و اجرای احکام شرعیه و اصولیه، قوماندانی عموم قوای عسکری افغانستان و اعلان حرب و عقد مصالحه و علی العموم معاهدات، عفو و تخفیف مجازات تعزیری مطابق شرع شریف از حقوق جلیله پادشاهی شمرده میشود.»

به اساس ماده فوق الذکر قانون اساسی با آنکه تقرر هر وزیر از صلاحیت پادشاه بود، صدراعظم میتواندست موضوع عزل یک وزیر را با پادشاه در میان بگذارد و نظر او را در زمینه جلب نماید، لذا حتمی بود تا عزل و نصب وزیر به مقام بوسیله فرمان پادشاهی صورت گیرد و بدون آن عزل و نصب قانونی نمیباشد. (توضیحات مزید در این باره و درمورد ماده 76 قانون اساسی که ملک خان مرحوم در کتاب خود به آن استناد کرده است، بعداً ارائه میگردد.)

3 - اینکه چرا در فرمان فوق الذکر صدارت، نمبر فرمان درج نگردیده است، عملاً دیده شده که در بعضی موارد مقام سلطنت از ثبت فرمان اجتناب کرده است، چنانچه عزل سردار محمد هاشم خان نیز به همین شکل یعنی "فرمان خصوصی" صورت گرفت و اعلیحضرت با ارسال یک نامه بوسیله جنرال محمد آصف خان در نیمه های شب که

د پانوی شمیره: له 2 تر6

افغان جرمن آنالین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پټه له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالې د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ

صدراعظم در خواب بود، فرمان عزل او را برایش ابلاغ کرد و این فرمان نیز شماره نخورده بود. به همین ترتیب عزل شاه محمود خان غازی از مقام صدارت تحت نام استعفی به دلیل مریضی از طریق رادیو پخش گردید، درحالیکه موصوف نه مریض بود و نه استعفی داده بود. راز استعفی (!!) داکتر محمد یوسف صدراعظم متعاقب گرفتن رأی اعتماد از ولسی جرگه و تقرر فوری شهید میوندوال بجایش قاطعانه معلوم نیست و هنوز هم در پرده ای ابهام قرار دارد که آیا موصوف خودش استعفی داد و یا اینکه به گمان اغلب استعفی بر وی تحمیل گردید؟

بهرحال پادشاه برطبق قانون اساسی صلاحیت داشت تا صدراعظم را مقرر و عزل نماید و همچنان در تقرر و عزل وزراء حرف آخر را بزند و تصمیم نهائی را بگیرد. اینکه چرا پادشاه طبق معمول از این صلاحیت قانونی خود بعضاً استفاده نمیکرد و راه های به اصطلاح "کوچه باغی" را در پیش میگرفت، سوالیست که میتوان آنرا با مراجعه به طبع خاص ایشان مبنی بر "حیای حضور" جواب گفت، چنانکه شایع است که ایشان به ابراز نظر صریح و بالمواجه کمتر عادت کرده بودند.

4 - در رابطه با بررسی ادعای عبدالملک خان پس از استعفی محمد داؤد خان از صدارت، ولسی جرگه موضوع را چند سال بعد زیر بحث قرار داد و در نهایت فیصله کرد تا به سوابق زندانی شدن ملک خان مراجعه شود. داکتر حسن شرف در کتاب "تأسیس و تخریب اولین جمهوری افغانستان" خود (صفحه 96 و 97) در زمینه چنین می نویسد: «با جستجوی حقایق در دوسیه عبدالملک فرمانی را عنوان صدارت یافتند که موی به سری وکلا و تنگ کمر شان سست گردید، زیرا به صدارت به فرمان شاه هدایت داده شده بود که: **عبدالملک از وزارت مالیه برطرف و توقیف شود.**» داکتر شرف در ادامه می افزاید: «فردای چنین روزی در شورای ملی، نه نامی از محاکمه محمد داؤد و نه ترحمی به عرض و داد ملک خان در میان بود.» این همان فرمانی بود که از طرف پادشاه بدون ثبت رسمی به صدارت مواصلت کرده بود، چنانکه در متن فرمان صدارت از آن تذکار رفته است.

5 - در فرمان صدارت عنوانی ملک خان به موضوع «رشوت خوری..... وانزجار اذهان عامه مردم» اشاره شده است. جای شک و تردید نیست که شخص ملک خان یک شخص پاک نفس، جدی، صادق و درعین حال شدیدالحن و جداً با انضباط بود، ولی اطرافیان او بخصوص دو برادرش هریک عبدالرحمن و عبدالله از مقام و رسوخ برادر خود استفاده های شخصی میکردند که اینکار بر حیثیت ملک خان سخت صدمه میرسانید. طوریکه در مقاله خود زیر عنوان فرعی "نقش برادران در صدمه برشهرت او" از قول یکی از همکاران و دوستان ملک خان یعنی عبدالرحیم غفوری (برادر عبدالصبور غفوری - شاعر و نویسنده کتاب "سر نشینان کشتی مرگ یا زندانیان قلعه ارگ") که در چهار قسمت در مجله "آئینه افغانستان" در سال 1991 - 1992 به نشر رسیده، مطالبی را اقتباس کرده ام، این موضوع را ثابت می سازد که رویه و عملکرد بعضی از نزدیکان ملک خان، بخصوص دو برادرش موجب تخریش جدی اذهان عامه در برابر او گردیده بود، چنانکه عبدالرحیم غفوری در زمینه می نویسد که:

«آرزوی او [ملک خان] ارتقای کلی کشور بود و کسانیکه او را از نزدیک می شناختند، به همین صفات قدر و احترام میکردند و استعداد او را در این ساحات می ستودند و عده ای دیگر که کارها، اعمال و آرزوهای وی بمنافع شخصی آنها موافقت نداشت، در برابر او قرار میگرفتند. رویه زشت و درشت و خشن برادرش عبدالله عبدالرحیمزی در امور ترافیکی و برادر دیگرش عبدالرحمن عبدالرحیمزی در امور ترانسپورت و نقلیات، چهره شخص ملک خان را در انظار مردمانی که با آن دو ساحه سر و کار داشتند، نا زیبا ترسیم میکرد. درحالیکه ملک خان از کارهای برادرش عبدالله در باطن راضی نبود، زیرا سر و صدای زیاد راعلیه خودش و برادرش ملک خان بلند کرده بود، ولی ملک خان در ظاهر برای مردم و مخصوصاً مخالفان خود از سعی و تلاش مدیر ترافیکی برای آوردن اصلاحات در امور ترافیکی و رنگ و رونق دادن امور مذکور ابراز رضایت میکرد و نمیخواست مردم بدانند که او نیز از کارهای برادر خود خوش و راضی نیست، زیرا حب جاه طلبی و رسیدن برادرش بیک چوکی و مقام در دل ملک خان نیز بی اثر نبود، بلکه میخواست برادرش با وجود نداشتن تعلیمات عالی که بخود بسیار مغرور و شاید در باطن متکی به ملک خان بود، بمقام و منزلتی برسد.»

غفوری راجع به مناسبات برادر ها به استناد شکایت ملک خان از برادرانش که در محبس حین دیدار او، برایش گفته بود، می نویسد: «عبدالله و عبدالرحمن دو برادر که کارهای آنها همه بنام ملک خان ختم می شد و نفرت مردم را علیه او بر می انگیخت و بار می آورد، در محبس علیه برادر خود ملک خان در موضوعات مربوط به میراث، املاک و

د پاپو شمیره: له 3 تر 6

افغان جرمن آنالین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلښکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولي

غیره امور خانوادگی دعوی دائر کرده و او را اذیت نموده بودند، مخصوصاً عبدالرحمن که در امور ترانسپورت شخصی دارای چند عدد موتر بوده و یک گروه را تشکیل نموده بود که شنیده می شد حتی گروه مذکور را بنام گروه "عبدالرحیمزی" شهرت داده بودند که غرض اصلی شهرت ملک خان و در حقیقت شهرت مشترک برادرها بود و بین مردم چنین افواه بود که موترها از عبدالملک خان است. اگر موترها از ملک خان می بود، مدارک تهیه یا خریداری آن نیز پوشیده نمی ماند، چنانچه از هیچیک از رشوه خواران پنهان نماند که در چنین صورت از ملک خان نیز رسوا میگردید، مخصوصاً با مخالفتی که مردم با او و برادرهایش پیدا کرده بودند... غرض اینست که حقیقت مذکور معلوم نشد و دولت نیز مدرکی برای سوء استفاده ملک خان به ارتباط شرکت ترانسپورتی برادرش [مسما به سپین غر] تهیه کرده نتوانست. مگر باید حقیقت گفته شود که عبدالرحمن بسیار بی باکانه و ظالمانه به نفع خود در گرفتن نوبت در فعالیت‌های ترانسپورتی و نقلیات شاغل بوده، آزار و اذیت وی بدیگر مردم و گروه‌های ترانسپورتی می رسید. مگر مردم همه این کارها را بنام ملک خان و سوء استفاده برادرانش از مقام و موقعیت او حساب می کردند. اما بیعلاقگی ملک خان با عبدالرحمن به اندازه ای بود که وقتی او فوت کرد و من [غفوری] برای فاتحه و تسلیت مرگ او پیش برادرش در محبس رفتم، هیچ اثری غم و اندوه از مرگ برادرش در چهره و سیمای او خواند نمی شد. مرحومی به من گفت: "اگر یک برادرم مُرد، من همه مردم را برادر خود میدانم." (مأخذ: شماره 17 مجله آئینه افغانستان - سال 1991، صفحه 108 و 109)

6 - آنچه بقلم ملک خان در ذیل فرمان صدارت یادداشت گردیده، به دو نکته مهم اشاره شده است: یکی تاریخ تسلیم دهی فرمان یعنی ساعت 10 بعد از ظهر [که مقصد 10 شب است - دیده شود: "ارمغان زندان"، صفحه 99] مورخ دوشنبه 12 سرطان 1336 [در کتاب "ارمغان زندان" تاریخ 14 سرطان ذکر شده است، صفحه 99] و دیگر اینکه فرمان بوسیله میر عبدالعزیز خان والی آنوقت کابل با حضور یک صاحب منصب پولیس بختیار گل خان تسلیم داده شده است.

7 - موضوع بسیار سؤال انگیز همانا اتهام کودتا است که خبر آن از طریق رادیو رسماً به نشر رسید و در روزنامه های رسمی از جمله روزنامه اصلاح بتاريخ 19 سرطان 1336 در زمینه گرفتاری و اتهام وارده مطالبی منتشر شد. این مطلب میرساند که فاصله زمان بین تسلیم دهی فرمان صدارت و عزل ملک خان از مقام وزارت تا بازداشت او به اتهام کودتا (در شب 18 سرطان 1336) فقط چند روز بود. اینکه در طول این چند روز چگونه موضوع از "اهمال یا غفلت وظیفوی" به "اتهام کودتا" تغییر کرد، توضیحی قناعت بخش وجود ندارد. تنها حدس و گمانی را که در زمینه میتوان ابراز کرد، مبین آن خواهد بود که **تصمیم برطرفی ملک خان بنابر دلالتی قبلاً گرفته شده بود** و موضوع طی یک فرمان ثبت نشده به صدارت ارجاع گردیده بود و به اساس آن صدراعظم با ارائه دلیلی نسبتاً ضعیف ملک خان را از وظیفه سبکدوش کرد. اینکه موضوع کودتا در ظرف همین چند روز اوج گرفته باشد، از گمان بعید است. پس احتمال دارد که مقامات عالیله دولت در راس پادشاه تصمیم گرفته بودند تا ملک خان را نخست از مقام وزارت برکنار کنند و بعداً به حیث یک فرد عادی به اتهام وارده بازداشت نمایند. در اینحال فکر میشود که با شایعات مربوط به کودتا از طریق فرقه هشت "قلعه جنگی" که سردار عبدالولی نیز در آن قطعه کار میکرد، به گوش اعلیحضرت رسانیده شده باشد و این موضوع در شورای خانوادگی مطرح بحث قرار گرفته و تصمیم برآن شده باشد که با جدی گرفتن این شایعه خطر احتمالی آنرا در روز موعود یعنی روز اول عید که پادشاه و اراکین دولت طبق معمول برای ادای نماز عید به مسجد جامع "عیدگاه" تشریف می بردند، قبلاً مرفوع سازند و از احتمال تکرار حادثه ای مثل شهادت اعلیحضرت نادر شاه جلوگیری شود. (الغیب عندالله). (برای شرح مزید درباره شایعه کودتا، دیده شود: الف. هارون: "داؤد خان در چنگال ک.ج.ب"، صفحه 28 و 29)

بحث دوم: پیرامون نوشته محترم داؤد ملکیار زیر عنوان "تماس تلفونی شهید میوندوال با مرحوم عبدالرحیمزی و صفحاتی چند از کتاب مرحوم عبدالرحیمزی"، منتشره این پورتال، مورخ 30 سپتمبر 2015:

طوریکه از عنوان این نوشته بر می آید، در قسمت اول نویسنده درباره تماس تلفونی شهید میوندوال در دوره صدارت شان با عبدالملک خان معلومات داده و در قسمت بعدی به نشر کاپی پنج صفحه از کتاب "ارمغان زندان" (از صفحه 99 تا 103) پرداخته است.

د پانوی شمیره: له 4 تر6

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پټه له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنی د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ

اگرچه تبصره من در اینجا بیشتر به قسمت دوم یعنی متن کتاب "ارمغان زندان" متمرکز خواهد بود، ولی بيمورد نخواهد بود که بیک پراگراف نوشته محترم جناب ملکيار نیز اشاره کنم. ایشان پس از نقل قول از شهيد ميوندوال می نویسند: «ازین صحبت مرحوم ميوندوال و مرحوم عبدالرحيمزی، ميتوان چنین حدس زد که: اولاً این تماس تيلفونی به مشوره پادشاه صورت گرفته است، و ثانياً اينکه: شرط اول [عبدالملك خان] یعنی اعلام بی گناهی از طریق راديو، شاید ممکن و عملی بوده باشد، ولی شرط دوم و سوم یعنی برائت ذمه از طریق محکمه و محکومیت عاملین و مسببین آن دسيسه یعنی (داؤد خان و نعيم خان)، از طریق همان محکمه، در آن زمان و با در نظر داشت عواقب آن، نه در توان صدراعظم (ميوندوال) بوده و نه حتی در توان پادشاه.»

در متن فوق یک تضاد منطقی به نظر میرسد، زیرا از یکطرف "قاطعانه" ادعا شده است که: «این تماس تيلفونی به مشوره پادشاه صورت گرفته است» و اما بعداً اعتراف به این موضوع صورت میگیرد که «محکومیت عاملین... نه در توان صدراعظم (ميوندوال) بوده و نه حتی در توان پادشاه.» در اینجا سؤالی مطرح میشود که پادشاه قبلاً از زمان داکتر يوسف خان میدانست که ملک خان برای رهائی خود چه شرایطی را پیشکش میکند، چگونه به صدراعظم مشوره میدهد کاری را انجام دهد که نه خودش و نه صدراعظمش توان برآوردن آنرا دارد؟؟

اگر از این موضوع بگذرم و متن چند صفحه کتاب را که بیشتر مختص به شرح چگونگی تلاشهای محمد داؤد خان در دوره ریاست جمهوری در جهت رهائی عبدالملك خان از زندان است، مطرح بحث سازم، باید گفت که به مشکل ميتوان از ورای آن متن به کلید اصلی قضیه دست یافت، زیرا این تشریحات بطور کل در حاشیه موضوع ارائه شده، نه در اصل موضوع و اینکه عبارات مندرجه متن، خطاب به رئیس جمهور بر حال از حدود مکالمات معموله به سطح دیگر ارائه میشود (بخصوص صفحات 101 تا 103)، قابل تأمل است.

بهر حال نکته مهم که از نظر قانونی قابل بحث پنداشته میشود، در متن ذیل (صفحه 100) است که توجه را به آن جلب میدارم؛ مرحوم عبدالملك خان می نویسد: «در آنوقت من وزیر بر حال و فعال کابینه همان روز بودم. وزراء طبق ماده 76 قانون اساسی حاکم آنروز بعد از تصویب دو ثلث اعضای پارلمان به محکمه اخص الخاص که دیوان عالی گفته میشود، تحت محاکمه قرار می گرفت. از این گذشته برای وزراء در آن وقت قانون جزای معینی نیز وجود نداشت و به آنچه دیوان عالی در حق وزیر محکوم قرار میداد، همان فیصله بعد غور قانونی بعد تصویب پارلمان به توشیح شاه میرسید. گویا نزد قانون اساسی آنروز منزلت وزراء آنقدر گرامی بود که هرکس و ناکس حتی شما [خطاب به محمد داؤد خان] نمیتوانستید بر محکومیت وزیر فرمانی صادر کنید و یا او را خود سرانه محکوم سازید.» نویسنده کتاب مرحوم عبدالملك خان در ادامه می افزاید: «فرمان را ملاحظه کن محض به امضای سردار محمد داؤد خان بوده و باز در مستند بفرمان نمبر سفید شاه گفته شده، در حالیکه شاه نه پیش از آن و نه بعد از آن فرمان عزل ما را بدین مضمون و باز خارج از صلاحیت قانونی خود را توشیح نمیکرد.»

در قضیه عبدالملك خان عبدالرحيمزی دو موضوع از نظر حقوقی مطرح است: یکی عزل او از مقام وزارت و دیگر بازداشت و زندانی کردن او به اتهام کودتا علیه دولت. در متن فوق عبدالملك خان در باره اتهام به کودتا سخنی به میان نیاورده و ادعای خود را مشخصاً به ارتباط عزل خود از مقام مطرح کرده و آن را به استناد ذکر ماده 76 قانون اساسی آنوقت یک اقدام "غیر قانونی" وانمود کرده است که یک موضوع کاملاً حقوقی بوده و باید به رویت قوانین آنوقت بوسیله یک حقوقدان یا یک مرجع حقوقی مورد بحث قرار گیرد. بزعم اینجانب، اگرچه حقوقدان نیستم، ولی با معلوماتی که در حاشیه ساحة مسلکی خود از مسائل حقوقی و قانونی دارم، به خود این اجازه را میدهم تا در زمینه تبصره نمایم:

در قانون اساسی 1309 که تا سال 1343 نافذ بود، زیر عنوان "وظایف و حقوق وزراء" جمعاً 11 ماده گنجانیده شده (این مواد اساساً از "نظامنامه اساسی دولت علیه افغانستان" مصوبه لویه جرگه 1301 نوره امانی به گونه ای نقل گردیده) در ماده 76 آن آمده است: «هریک از وزراء در سیاست عمومی دولت مشترکاً و در امور موظفه وزارت متعلقه خود مخصوصاً بنزد شورای ملی مسئولند، بناءً علیه ذات شاهانه غیر مسئول می باشند.» هدف این ماده تا جائیکه معلوم است، بیشتر به موضوع "استجواب" و "استیضاح" ارتباط میگیرد، چنانچه پادشاه را "غیر مسئول" دانسته و از استجواب

د پاپو شمیره: له 5 تر 6

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پټه له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بنی پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکې په خیر و لولئ

و استیضاح میراء میدانند. ماده 79 قانون اساسی که حکم میکند: «هرگاه یکی از وزرای دولت بجرم خلاف ورزی در حدود وظیفه رسمی شان مظنون واقع شود، مرجع محاکمه شان دیوان عالی شناخته میشود، دیگر دعوی شخصی وزراء که بخارج و وظیفه ماموریت شان باشد، مانند سائر رعایا به محاکم عدلیه مراجعت مینمایند.» به نظر اینجانب این ماده شامل حال قضیه عبدالملک خان نمیگردد، زیرا دلیل عزل ایشان "خلاف ورزی در حدود وظیفه رسمی" نبوده، بلکه "اغفال در وظیفه" وانمود شده است، لذا پیگیری آن مستلزم تدویر "دیوان عالی" نمیباشد. ممکن است به همین دلیل مقامات قضائی و تقنینی کشور به پیگرد قانونی ادعای مرحوم عبدالملک خان نپرداخته اند.

در ارتباط با صلاحیت عزل یک وزیر باید به متن صریح ماده 7 قانون اساسی 1309 در مبحث "حقوق پادشاه" توجه کرد، طوریکه قبلاً تذکار رفت، «**تعیین صدراعظم، منظوری وزراء، عزل و تبدیل شان... از حقوق جلیله پادشاهی محسوب میشود**»، همچنان ماده 73 قانون اساسی آنوقت که اولین ماده در مبحث "وظایف و حقوق وزراء" است، حکم میکند: «**امور اجراییه مملکت بذریعه وزرای دولت که بانتخاب صدراعظم و منظوری حضور ملوکانه تعیین می شوند، اداره می شود.**»

به اساس حکم صریح ماده 7 قانون اساسی و نیز برطبق ماده 73، همانطویکه تقرر هر وزیر «به انتخاب صدراعظم و منظوری حضور ملوکانه» صورت میگرفت، عزل و برکناری هر وزیر نیز باید پس از منظوری ذات ملوکانه عملی میشد، لذا برکناری وزیر مثل تقرر او به مقام، مستلزم فرمان شاهی بود. هرگاه چنین نباشد، پس یک وزیر وقتی به فرمان پادشاه مقرر گردید، باید تا آخر عمر در همان مقام باقی بماند و هیچ کسی حق عزل او را نداشته باشد، مگر به اثر استعفی، مرگ، یا بعضی حالات مجبره. اکنون وقتی ادعا میگردد که داؤد خان به تنهایی به عزل ملک خان اقدام کرده است، چنین کاری را صدراعظم نمیتوانست از نظر قانونی انجام دهد و وزیر بدون موجودیت همچو فرمان از مقام برکنار شده نمیتوانست. در اینجا نقش صلاحیت پادشاه مطرح میشود که اگر فرمان عزل را صادر نکرده و صدراعظم خودسرانه به عزل وزیر اقدام کرده است، پادشاه باید صدراعظم را متوجه تخطی قانونی او می ساخت و جلو عزل غیر قانونی وزیر را می گرفت. این خود نشانه ای واضح از آنست که پادشاه با اینکار موافق بوده و از نظر رسمیات باید برطبق ایجابات قانونی چنین فرمانی را مبنی برعزل وزیر صادر کرده باشد. اینکه این فرمان چرا شماره نخورده و جای آن در فرمان صدارت خالی گذاشته شده است، طوریکه قبلاً به آن اشاره شد، نظیر آن در بعضی موارد قبلاً به ارتباط عزل از مقام های مهم دولتی به مشاهده رسیده است.

بهرحال مقصد از این نوشته جانبداری از این و یا آن و یا انتقاد بر این و یا آن شخص نیست، بلکه توضیح مطالبی است که باید برای روشن شدن یک موضوع مهم تاریخی مورد غور و مذاقه قرار گیرد. پایان